

تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری

(سخنرانی به مناسبت روز اول ماه مه - روز جهانی کارگر - کرج، اردیبهشت ۱۳۸۲)

اول ماه مه را به شما تبریک می‌گوییم و گرامی می‌دارم یاد جان باختگان این روز - کارگران شیکاگو - و تمامی جان باختگان راه آزادی طبقه کارگر را در همه جهان از جمله کشور ما ایران. بحث من به مناسبت اول ماه مه بر دو پیش فرض زیر مبتنی است: نخست آن که اول ماه مه روز است علیه کل نظام سرمایه داری و نه فقط روز مبارزه کارگران برای کاهش ساعت کار و افزایش دستمزد و نظایر این خواست‌ها. دوم آن که برخلاف معمول سالگردهای اول ماه مه در ایران که در آن‌ها عمدتاً به مسائل خاص طبقه کارگر ایران پرداخته می‌شود، به نظر من در این روز و دیگر مناسبت‌های مشابه باید به طرح مسائل جنبش جهانی طبقه کارگر اولویت داد، هم از آن رو که روز اول ماه مه به‌طور کلی روز همبستگی انترناسیونالیستی طبقه کارگر است و هم به دلیل وضعیت خاص ایران و کشورهای نظیر آن که در آن‌ها طبقه کارگر رها نخواهد شد مگر در پیوند فشرده و نزدیک با مبارزه‌رهای بخش سایر کارگران جهان به ویژه طبقه کارگر کشورهای پیشرفته سرمایه داری. با این مقدمه، به بحث اصلی می‌پردازم.

جنگ اخیر عراق بار دیگر جنبش جهانی طبقه کارگر را محک زد و نشان داد که اردوی پرولتاریا در مقابل اردوی بورژوازی کماکان دست پایین را دارد به طوری که قدرت‌های امپریالیستی آمریکا و انگلیس نه تنها از سوی مبارزه طبقه کارگر علیه جنگ به‌طور جدی تهدید نشدند بلکه بی‌اعتنا به خواست ده‌ها میلیون نفر در سراسر جهان که بی‌تردید بخش مهم و تعیین کننده آن‌ها کارگران و زحمتکشان بودند، توحش میلیتاریستی خود را عملی ساختند. بی‌شک نقش و حضور فعال طبقه کارگر را در جنبش جهانی ضد جنگ نمی‌توان انکار کرد. تشکل‌های کارگری در سراسر جهان با صدور بیانیه، راه پیمایی و تظاهرات و اعتصاب‌های نمادین (حداکثر ۲۴ ساعته) مخالفت خود را با این جنگ اعلام کردند. اما واقعیت این است که مخالفت طبقه کارگر با جنگ از این حد فراتر نرفت، و تهدیدهای برخی از اتحادیه‌های کارگری مبنی بر اعتصاب‌های سراسری و دراز مدت شکل عملی به خود نگرفت. برای مثال، پنج اتحادیه از بزرگ‌ترین اتحادیه‌های کارگری انگلستان اعلام کرده بودند که در صورت شرکت این کشور در جنگ، کارخانه‌ها و مراکز کارگری را به اعتصاب خواهند کشید. این تهدید عملی نشد؛ بگذریم از این که حتی اگر عملی هم می‌شد نه در مخالفت با جنگ به‌طور کلی و اهداف و سیاست‌های امپریالیستی نهفته در پس جنگ بلکه صرفاً در مخالفت با شرکت انگلستان در جنگ بود. به سخن دیگر، مخالفت این اتحادیه‌ها با جنگ نه از یک موضع انترناسیونالیستی و در دفاع از جنبش جهانی طبقه کارگر بلکه از موضعی ناسیونالیستی و برای حفظ ملت و کشور انگلستان از دست جنگ بود. فقط در این مورد نبود که اتحادیه‌های کارگری موضعی ناسیونالیستی اتخاذ کردند. روی دیگر سکه ناسیونالیسم اتحادیه‌های انگلستان را اتحادیه‌های کارگری فرانسه و آلمان -

کشورهای مخالف آمریکا و انگلیس در جنگ - نشان دادند که باز هم از موضع دولت‌های ملی خود و به سود آن‌ها با جنگ مخالفت کردند و نه از موضع منافع جهانی طبقه کارگر. معنای حرکت اتحادیه‌های آلمان و فرانسه چه بسا می‌توانست این باشد که در صورت وقوع جنگ بین آمریکا و انگلیس از یک سو و آلمان و فرانسه (و روسیه و...) از سوی دیگر، کارگران آلمانی و فرانسوی به جای حمله به دولت‌های سرمایه داری از جمله دولت‌های خود، سینه هم‌زمان طبقاتی خود را در کشورهای آمریکا و انگلیس نشانه بگیرند، کاری که شبیه آن در جنگ جهانی اول روی داد و، چنان که می‌دانیم، باعث شکاف در انترناسیونال دوم و شکل‌گیری انترناسیونال سوم شد.

این وضع نامطلوب جنبش جهانی طبقه کارگر البته چیز جدیدی نیست. ده‌ها سال است که اتحادیه‌های کارگری زیر نفوذ اندیشه‌ها و احزاب بورژوازی قرار دارند و در واقع رهبری اتحادیه‌های کارگری خود بخشی از طبقه سرمایه دار است که وظیفه اصلی آن جلوگیری از نفوذ افکار ضد سرمایه‌داری به ویژه سوسیالیستی در جنبش کارگری، مهار این جنبش و نگه داشتن آن در چارچوب منافع بورژوازی برای تضمین تداوم استثمار کارگران است. بنابراین، بحث ایجاد تشکل‌های واقعی کارگری در مقابل اتحادیه‌های زرد همیشه برای فعالان راستین جنبش کارگری مطرح بوده است. اما اوضاع خاص کنونی در سطح جهانی یعنی توحش نظامی لجام گسیخته امپریالیسم آمریکا و متحدانش برای به زیر سلطه کشیدن بخش‌های هر چه بیشتری از جهان - که خود مستلزم جنگ افزوزی‌های هر چه بیشتر آن‌ها در آینده است - از یک سو و پیدایش یک جنبش نیرومند ضد جنگ از سوی دیگر این پرسش همیشگی را به صورتی عاجل‌تر و مبرم‌تر پیش روی هر فعال جنبش کارگری و مبارز ضد سرمایه‌داری می‌گذارد که چه کار باید کرد تا طبقه کارگر بتواند اولاً مهر خود را بر جنبش جهانی ضد جنگ بکوبد و با اتکا به نیروی متشکل خود و با اعتصاب‌های سراسری و دراز مدت و نیز شکل‌های عالی‌تر مبارزه امپریالیست‌های متجاوز را زمین‌گیر کند و ثانیاً و در نهایت راه را برای تبدیل این جنگ به جنگ علیه نظام سرمایه داری هموار سازد.

بی‌تردید، ابزار طبقه کارگر برای رسیدن به این هدف، تشکل است. اما چه نوع تشکلی؟ واقعیت این است که، به‌طور کلی و صرف نظر از جناح چپ اتحادیه‌ها و این یا آن اتحادیه خاص، اتحادیه‌های کارگری موجود (ترید یونیون‌ها) برای هر کاری مناسب باشند برای این یک کار به هیچ روی مناسب نیستند. همان گونه که گفته شد، این تشکل‌ها در سیطره کامل بورژوازی (به ویژه جناح چپ آن) قرار دارند و امکان فعالیت عناصر رادیکال و ضد سرمایه داری برای تغییر فضای حاکم بر آن‌ها بسیار محدود و ناچیز است. این وضعیت اتحادیه‌ها حاصل دست کم یک قرن تلاش ضد کارگری نظام سرمایه داری و دولت‌های مدافع آن است. دست کم از اوایل قرن بیستم و به ویژه با انقلاب کارگری اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، استراتژی بورژوازی برای جلوگیری از نفوذ افکار و راه و رسم‌های ضد سرمایه‌داری به ویژه سوسیالیستی به درون طبقه کارگر بر این پایه استوار شد که از یک سو توده کارگران متشکل در ترید یونیون‌ها را به بند کشد و این تشکل‌ها را به سدهایی برای جلوگیری از رسوخ این افکار و راه و رسم‌ها تبدیل کند و از سوی دیگر - و به تبع آن - فعالان چپ و در راس آنان سوسیالیست‌ها را در قالب احزاب و سازمان‌های سیاسی بی‌پایه و بریده از توده کارگران به حاشیه براند و آن‌ها را به فرقه‌هایی فاقد هویت اجتماعی تبدیل کند که نقشی در هدایت و رهبری مبارزه

روزمره کارگران و ارتقای این مبارزه به سطح مبارزه علیه سرمایه داری ندارند. جنبش کمونیستی (و به طور مشخص بین الملل سوم) نیز به جای تدوین یک استراتژی توده‌ای برای خنثی کردن استراتژی بورژوازی و ارائه یک بدیل تشکیلاتی در برگیرنده وسیع‌ترین توده‌های کارگر از تمام گرایش‌های ضد سرمایه داری با هر مرام و مسلکی، برنامه عمل «سندیکا‌های سرخ» و «انقلابی» را ارائه کرد که در واقع شکل دیگری از حزب کمونیست بود و، به تصریح خود این برنامه، هدف آن سوسیالیسم بود.^(۱) با تبدیل اتحاد شوروی به یک نظام سرمایه داری دولتی و بوروکراتیک و در نهایت فروپاشی آن به علت ناتوانی‌اش در رقابت با سرمایه داری غرب، توازن قوای بین بورژوازی و پرولتاریا یکسره به سود بورژوازی تمام شد: پرولتاریا به زیر یوغ استثمار وحشیانه سرمایه داری نتولیرال کشیده شد و فعالان چپ نیز یا خود را با این جریان مسلط سرمایه داری همسو کردند و یا بیش از پیش منزوی شدند و در خود فرو رفتند.

به هر حال و در یک کلام، قطع نظر از این که چرا جنبش کمونیستی جهانی به رغم تکیه بر یک انقلاب کارگری بزرگ نتوانست استراتژی بورژوازی را خنثی سازد و بدیل آن را ارائه کند و آیا اصولاً قادر به چنین کاری بود یا نه (پرسش که خود موضوع بحثی اساسی و جداگانه است) ما امروز با یک دو قطبی نامطلوب رو به روییم: در یک سو، توده کارگرانی که در قالب اتحادیه‌ها به بند استثمار سرمایه داری کشیده شده‌اند و حداکثر دستاورد آنان افزایش درصدی ناچیز به دستمزدهایشان است، و در سوی دیگر فعالان چپ که چه به صورت سازمان یافته و چه به طور منفرد و در انزوا از توده کارگران انرژی خود را صرف تکه پاره شدن بیش از پیش خود می‌کنند. پرسشی که فعالان کارگری به ویژه سوسیالیست‌ها باید به آن پاسخ دهند این است: چه گونه می‌توان دو سر این دو قطبی را به هم نزدیک کرد، یعنی از یک سو توده کارگران را به بیرون آمدن از زیر سلطه ایدئولوژیک و تشکیلاتی بورژوازی و مبارزه با سرمایه داری فرا خواند و از سوی دیگر فعالان چپ را از انزوا بیرون کشید و آن‌ها را در پیوند با توده کارگران قرار داد؟

پاسخ به این پرسش یک بُعد نظری دارد و یک بُعد عملی، دو بُعدی که در واقعیت از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و فقط در عالم انتزاع می‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد. در بُعد نظری، باید با دو گرایش فکری مرز بندی کرد: اول، گرایش ولونتاریستی و نخبه‌گرایانه که با تقدم مطلق و یک سویه عنصر آگاهی کوشیده است و همچنان می‌کوشد تحت عنوان مبارزه با اکونومیسم و دنباله روی از کارگران و نظایر آن‌ها جنبش کارگری را منحصر به جنبش کمونیستی کند و گرایش‌ها و احزاب کارگری دیگر را نادیده بگیرد، و دوم، گرایش دترمینیستی، انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه‌ای که توجیه گر صرف حرکت خود انگیزه و فاقد آگاهی کارگران است. گرایش نخست عینیت و مادیتی به نام جنبش اجتماعی طبقه کارگر را نادیده می‌گیرد و گرایش دوم هدفی به نام الغای سرمایه داری را. در سطحی انتزاعی‌تر، می‌توان گفت که گرایش اول انسان را فقط با عنصر آگاهی، شناخت و اراده تعریف می‌کند و در نظر نمی‌گیرد که هر انسانی در عین حال در درون مناسباتی مادی زندگی می‌کند که خود آن را انتخاب نکرده بلکه از پیش به او داده شده (given) است، مناسباتی که لزوماً شناخت و آگاهی و اراده انسان را مقید و مشروط می‌کند. در مقابل، گرایش دوم تقید انسان به این مناسبات مادی را مطلق می‌کند و نقشی برای آگاهی و اراده انسان در تغییر آن قائل نیست. برای مرز بندی با این دو گرایش

باید این کلام پرمغز مارکس را نصب العین قرار داد که: «تاریخ را انسان‌ها را می‌سازند، اما نه آن گونه که می‌خواهند، نه در اوضاع و احوالی که خود انتخاب می‌کنند، بلکه در اوضاعی که انسان‌ها مستقیماً خود را در آن می‌یابند، اوضاعی که از پیش به آنان داده شده و از گذشته به ارث رسیده است.»^(۲) این نگرش همان وجه متمیزه مارکس از متفکران پیش از خود است که او از همان آغاز شکل‌گیری نظریه‌اش آن را با مفهوم **پراکسیس** بیان می‌کرد.^(۳) در مورد بُعد نظری پاسخ به پرسش فوق به همین مختصر بسنده می‌کنم و تفصیل آن را به گفتارها و نوشتارهای دیگر وا می‌گذارم.

اما بُعد عملی پاسخ به پرسش بالا عبارت است از مبارزه و تلاش برای ایجاد نوع خاصی از تشکل کارگری که من آن را **تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری** می‌نامم. ویژگی‌های این تشکل را این گونه می‌توان برشمرد.

۱- مبنای عینی این تشکل، جنبش اجتماعی طبقه کارگر است که خاستگاه آن مبارزه طبقاتی کارگران به علت وجود تضاد عینی بین کار و سرمایه است. سرمایه، مستقل از آگاهی، خواست و اراده این یا آن فرد و جریان سیاسی، به تعبیر مارکس، حامل گورکن خویش یعنی طبقه کارگر است. بنابراین، جنبش اجتماعی طبقه کارگر به طور عینی ضد سرمایه است حتی اگر قادر نشده باشد که به این ضدیت شکل آگاهانه بدهد. اما ضد سرمایه بودن این جنبش به مفهوم سوسیالیستی بودن (به معنای مارکسی آن) آن نیست. از نظر عنصر ذهنی، جنبش کارگری هر جامعه‌ای، مانند جنبش‌های اجتماعی دیگر آن جامعه تحت تأثیر انواع و اقسام گرایش‌های سیاسی آن جامعه قرار دارد. پوزیسیون فکری طبقه کارگر نسبت به طبقه سرمایه دار شکل گرایش‌های سیاسی مختلف را به خود می‌گیرد. یکی از این گرایش‌ها، سوسیالیسم است. بنابراین، سوسیالیسم اگر چه تنها گرایش سیاسی است که با روند عینی جنبش اجتماعی طبقه کارگر همخوانی دارد، اما تنها گرایش سیاسی و حزبی در جنبش کارگری نیست. مارکس، در مانیفست کمونیسم، با آن که کمونیست‌ها را با دو ویژگی از سایر احزاب کارگری متمایز می‌کند (یکی در نظر گرفتن منافع انترناسیونالیستی طبقه کارگر صرف نظر از تعلق کارگران به ملیت‌های مختلف، و دیگری در نظر گرفتن منافع کل جنبش کارگری در هر مقطع از مبارزه کارگران) لیکن نه تنها آن‌ها را **در کنار** (و نه در مقابل) این احزاب قرار می‌دهد، بلکه هدف فوری آنان را همان هدف احزاب کارگری دیگر می‌داند: «کمونیست‌ها حزب جداگانه‌ای نیستند که در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر قرار گرفته باشند. آنان منافع جدا و مجزا از کل پرولتاریا ندارند. آنان هیچ گونه اصول فرقه‌ای خاصی را مختص آنان باشد و بخواهند به وسیله آن جنبش پرولتاریایی را شکل بدهند و به قالب مورد نظر خود درآورند، مطرح نمی‌کنند ... هدف فوری کمونیست‌ها همان هدف تمام احزاب پرولتاریایی است: تشکل پرولتاریا به صورت طبقه، بر انداختن سلطه بورژوازی، و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا.»^(۴)

با توجه به این دو وجه، یعنی عینیت جنبش اجتماعی طبقه کارگر از یک سو و ذهنیت الغای سرمایه داری از سوی دیگر، هسته اصلی و مؤسس تشکل کارگری مورد نظر ما را توده کارگران جناح چپ تری‌دیونین‌های کنونی و در درجه اول کارگران چپ از تمام گرایش‌ها (از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و ...) تشکیل می‌دهند. اما توده کارگران چپی که به هدف خود به عنوان مبارزه با سرمایه داری آگاهی دارند

با توده کارگران غیر چپی هم سرنوشت‌اند که اگر چه به‌طور عینی ضد سرمایه داری هستند، اما از نظر ذهنی یا هیچ‌گرایش سیاسی خاصی ندارند و یا به این یا آن حزب راست و آشکارا بورژوازی (ناسیونالیست، سلطنت طلب، محافظه کار و ...) گرایش دارند. اکثر این کارگران به ویژه گروه اول آن‌ها با کار آگاه‌گرانه کارگران چپ در مورد لزوم مبارزه با سرمایه داری به سادگی می‌توانند به عضویت «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» در آیند.

۲- با توجه به ویژگی فوق، مرز این تشکل از یک سو با حزب کمونیست و از سوی دیگر با تری‌دیونیون مشخص می‌شود. «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» حزب کمونیست نیست، به این دلیل ساده که بدیل سیاسی - اقتصادی خاصی به نام سوسیالیسم را در مقابل سرمایه داری قرار نمی‌دهد، و از همین رو نه فقط کارگران کمونیست بلکه تمام کارگران ضد سرمایه داری را در بر می‌گیرد. اما این تشکل تری‌دیونیون هم نیست، زیرا با آن که از مبارزه صنفی - اقتصادی عزیمت می‌کند اما در ادامه حرکت خود از چارچوب سرمایه داری فراتر می‌رود و برای الغای آن مبارزه می‌کند.

۳- بیان دیگر ویژگی فوق این است که اگر چه «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» پیگیرتر از هر تشکل دیگری خواست‌های صنفی - اقتصادی طبقه کارگر را دنبال می‌کند، اما مبارزه کارگران را به این خواست‌ها محدود نمی‌کند بلکه فعالانه در سیاست دخالت می‌کند از نظر این تشکل، عدم دخالت تشکل کارگران در سیاست فریبی بیش نیست، زیرا در دنیایی که قانون مبارزه طبقاتی بر آن حاکم است دخالت نکردن یک تشکل کارگری در سیاست از موضع منافع پرولتاریا معنایی ندارد جز دخالت آن تشکل در سیاست از موضع منافع بورژوازی.

۴- یک ویژگی مهم این تشکل آن است که تقسیم‌بندی غیر طبقاتی تشکل‌های کارگری به «مستقل» و «وابسته» را منتفی می‌کند. در این تقسیم‌بندی، مفهوم «استقلال» به معنی عدم وابستگی تشکل کارگری به طبقه سرمایه دار و دولت حامی آن نیست، بلکه فقط عدم وابستگی به دولت را شامل می‌شود. به سخن دیگر، در این تقسیم‌بندی آنچه مردود قلمداد می‌شود صرفاً وابستگی به دولت است و وابستگی به احزاب طبقه سرمایه‌دار مردود نیست، حال آن که از قضا ضعف اساسی اکثر تشکل‌های کارگری موجود به ویژه در دنیای سرمایه داری پیشرفته وابستگی آن‌ها به احزاب سرمایه داری است. خصلت ضد سرمایه داری «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» علاوه بر وابستگی به دولت این وابستگی را نیز منتفی می‌کند.

۵- هر انسانی که نیروی کار خود - اعم از یدی و فکری - را برای امرار معاش می‌فروشد و برای خریدار آن ارزش اضافی تولید می‌کند، می‌تواند عضو «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» باشد. بنابراین، از نظر این تشکل مفهوم «کارگر» به کارگر یدی یا کارگر شاغل در فابریک محدود نمی‌شود، و تمام کسانی که به شکل‌های گوناگون - برخی با دست و چشم و عضله خود و برخی دیگر با فکر خود - در فرایند تولید کالا شرکت دارند و به قول مارکس یک «ماشین تولیدی واحد» را تشکیل می‌دهند، کارگر محسوب می‌شوند.

۶- سازمان‌یابی کارگران در این تشکل براساس رشته صنعتی است و نه صنف و حرفه، و از پیوند تشکل‌های صنایع گوناگون یک کنفدراسیون سراسری به وجود می‌آید.

۷- ناگفته پیداست که «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» یک سازمان علنی است. اما علنی بودن این تشکل لزوماً به معنای قانونی بودن آن نیست، و قانونی بودن آن با مبارزه طولانی و به تدریج به دست خواهد آمد.

۸- این تشکل نه در مقابل بلکه به موازات تریدیونیون‌ها تشکیل می‌شود، و کارگران تریدیونیون‌ها را (به ترتیب از چپ به راست) با مبارزه طولانی خود به تدریج به سوی مبارزه با سرمایه داری جذب می‌کند.

۹- این را که شوراهای کارگران برای کسب قدرت از تبدیل مستقیم «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» به وجود خواهند آمد یا از طریق مکانیسمی دیگر و به صورتی جدا از این تشکل‌ها، سیر مبارزه کارگران هر کشور خاص تعیین خواهد کرد و از پیش نمی‌توان تبدیل این تشکل‌ها به ارگان‌های کسب قدرت را قطعی دانست.

۱۰- ویژگی‌های فوق خصوصیات «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» را در عام‌ترین شکل آن بیان می‌کنند، و فعالان کارگری هر کشوری که برای ایجاد این تشکل مبارزه می‌کنند باید این ویژگی‌های عام را با اوضاع خاص کشور خود تطبیق دهند.

در این جا، فرصت گرامی داشت اول ماه مه را مغتنم می‌شمارم و به یک نمونه تاریخی از چیزی شبیه «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» اشاره می‌کنم، سازمانی که اگر چه رهبری اصلی جنبش ۸ ساعت کار در امریکا در سال ۱۸۸۶ را بر عهده داشت، اما - به دلایلی که توضیح آن در جای خود اهمیت دارد - مغفول و مهجور مانده است. اما، پیش از آن به مناسبت امروز جزئیات رویدادهای اول تا چهارم ماه مه ۱۸۸۶ و چگونگی پیدایش روز اول ماه مه را مرور می‌کنم.^(۵)

رویدادهای ماه مه ۱۸۸۶ از دل جنبش کارگری برای کاهش زمان کار به وجود آمد. این جنبش در دهه ۱۸۶۰ در آمریکا مبارزه برای ۸ ساعت کار را در دستور کار خود قرار داد. در سال ۱۸۶۳، اتحادیه ماشین‌کاران و آهن‌گران فیلادلفیا - بر زمینه جنگ داخلی بردگان علیه برده‌داران - مبارزه برای تحقق ۸ ساعت کار را در اولویت قرار داد. در سال ۱۸۸۴، یک سازمان کارگری (FOTLU) که بعداً به «فدراسیون کارگران آمریکا» (AFL) تبدیل شد، قطعنامه‌ای صادر و اعلام کرد که از اول ماه مه ۱۸۸۶ روز کار باید ۸ ساعت شود. تا پیش از ماه مه ۱۸۸۶، بیش از ۳۰۰۰۰ نفر از کارگران آمریکا ۸ ساعت کار را به دست آوردند. اما اکثر سرمایه‌داران در مقابل این خواست مقاومت کردند. در روز اول ماه مه ۱۸۸۶، به رغم تبلیغات کار فرمایان که می‌گفتند کارگران در این روز دست به خشونت خواهند زد، صدها هزار کارگر آمریکایی به صورت مسالمت‌آمیز اعتصاب و راه پیمایی کردند. بزرگ‌ترین تظاهرات در شیکاگو شکل گرفت که در آن ۹۰۰۰۰ کارگر راه پیمایی کردند. رهبری این تظاهرات عمدتاً در دست کارگران آنارشیست بود. ۳۵ هزار نفر از کارگران بسته بندی گوشت در شیکاگو در همین روز موفق شدند ۸ ساعت کار را به دست آورند. ساموئل گومپرز، رهبر فدراسیون کارگران آمریکا، در سخنرانی خود در همین روز در نیویورک گفت: «از روز اول ماه مه همیشه به عنوان روز صدور دومین اعلامیه استقلال آمریکا یاد خواهد شد.» اعتصاب و تظاهرات در روزهای دوم و سوم ماه مه نیز ادامه یافت. در

بعد از ظهر سوم ماه مه، کارگران چوب بری شیکاگو در محل کارخانه خود تجمع کرده بودند و یکی از رهبران کارگران به نام آگوست اسپایز برای آنان سخنرانی می‌کرد. در نزدیکی این محل، کارخانه مک کورمیک قرار داشت که ماشین آلان کشاورزی تولید می‌کرد. کارگران این کارخانه نیز برای ۸ ساعت کار اعتصاب کرده بودند. اما کارفرما آن‌ها را به کارخانه راه نمی‌داد و به جای آنان عده‌ای اعتصاب شکن را به کار گمارده بود. کارگران اعتصابی پشت در کارخانه تجمع کرده بودند. چند صدتن از کارگران چوب بری به قصد حمایت از این کارگران و برای تنبیه اعتصاب شکنان در هنگام تعویض شیفت به سمت این کارخانه راه افتادند. پلیس شیکاگو به محض اطلاع از قصد این کارگران، به فاصله ۱۵ دقیقه در محل حاضر شد و برای متفرق کردن کارگران شروع به تیراندازی کرد. با شنیدن صدای تیر، سایر کارگران چوب بری نیز به قصد کمک به رفقای خود به سمت کارخانه مک کورمیک حرکت کردند. اما پلیس راه را بر آنان بست و به سویشان تیراندازی کرد. در این تیراندازی، دست کم چهار نفر از کارگران کشته و عده زیادی زخمی شدند. پس از این واقعه، آگوست اسپایز دو اعلامیه به زبان‌های انگلیسی و آلمانی صادر کرد. عنوان اعلامیه اول این بود: «انتقام! کارگران مسلح شوید!»، که در آن مسئولیت کشتار کارگران بر عهده کارفرمایان گذاشته شده بود. اعلامیه دیگر، کارگران را برای روز بعد به شرکت در یک تجمع در میدان تره بار شیکاگو برای محکوم کردن کشتار کارگران فرا می‌خواند. روز چهارم ماه مه ۱۸۸۶، بازداشت و سرکوب وسیع کارگران آغاز شد. اما به رغم این سرکوب، در بعدازظهر این روز، حدود ۳۰۰۰ کارگر در میدان تره بار شیکاگو جمع شدند. نخست، آگوست اسپایز و آلبرت پارسونز، هر دو از رهبران کارگران، سخنرانی کردند و پس از این که آنان محل را ترک کردند، ساموئل فیلدن، یکی دیگر از رهبران کارگران، در حال سخنرانی بود که ۱۸۰ نفر پلیس سر رسیدند و از کارگران خواستند متفرق شوند. فیلدن اعتراض کرد و گفت که تجمع کارگران مسالمت‌آمیز است. در همین اثنا، از میان کارگران بمبی به طرف پلیس پرتاب شد که با انفجار آن ۶۶ پلیس زخمی شدند که سپس ۷ نفر از آن‌ها مردند. پس از این حادثه، پلیس به سوی کارگران آتش گشود که در جریان آن ۲۰۰ نفر از کارگران زخمی و چندین نفر کشته شدند. به دنبال موج سرکوب، ۸ تن از رهبران کارگران که همه آنارشیست بودند، دستگیر شدند. از این ۸ تن در هنگام بمب اندازی فقط یکی در محل حضور داشت که او هم در حال سخنرانی بود. دادگاه، به جز یکی که به ۱۵ سال حبس محکوم شد، بقیه را به اعدام محکوم کرد. دو تن از محکومان به اعدام تقاضای عفو کردند که پذیرفته شد و حکم آن‌ها به حبس ابد تقلیل یافت، یکی دیگر از اعدامی‌ها در زندان خودکشی کرد، و چهار نفر بقیه به نام‌های آگوست اسپایز، آلبرت پارسونز، آدولف فیشر و جورج انگل در ۱۱ نوامبر ۱۸۸۷ اعدام شدند. ۶ سال بعد، فرماندار ایلی نوبی سه کارگر زندانی را آزاد و اعلام کرد که کارگران اعدام شده بی‌گناه بوده‌اند. و بدین سان معلوم شد که کل قضیه پرتاب بمب و محاکمه کارگران توطئه‌ای برای سرکوب جنبش کارگری بوده است.

سال‌های ۱۸۸۶ تا ۱۸۸۸ سال‌های سرکوب کارگران آمریکا بود. اما کارگران سایر کشورها به ویژه کشورهای اروپایی به حمایت از کارگران آمریکا برخاستند. در اثر این حمایت‌ها، فدراسیون کارگران آمریکا در سال ۱۸۸۸ پیشنهاد کرد که روز اول ماه مه ۱۸۹۰ به روز تحقق ۸ ساعت کار از طریق اعتصاب و تظاهرات تبدیل شود. در سال ۱۸۸۹، به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب کبیر فرانسه،

بیش از ۴۰۰ هیأت نمایندگی در کنگره بین‌المللی سوسیالیست‌ها - که در واقع کنگره مؤسس انترناسیونال دوم بود - در پاریس حضور به هم رساندند. ساموئل گومپرز، رهبر فدراسیون کارگران آمریکا نیز نماینده خود را به این کنگره اعزام کرده بود تا پیشنهاد فوق را مطرح کند. این کنگره قطعنامه‌ای صادر کرد و در آن تمام کارگران جهان را به اعتصاب و تظاهرات در اول ماه مه ۱۸۹۰ فراخواند. در این روز، کارگران آمریکا و اروپا و نیز شیلی، پرو، و کوبا به این فراخوان پاسخ مثبت دادند. فردریش انگلس، که در این روز خود در اجتماع نیم میلیون نفری کارگران انگلستان در هایدپارک لندن حضور داشت، این تجمع را چنین گزارش کرد: «هم اکنون که دارم این سطور را می‌نویسم، پرولتاریای اروپا و آمریکا دارد از نیروهای خود سان می‌بیند؛ این نیروها برای نخستین بار به سان یک ارتش و زیر یک پرچم بسیج شده‌اند تا برای یک هدف فوری یعنی ۸ ساعت کار در روز بجنگند». با آن که قطعنامه فوق کارگران را فقط برای اول ماه مه ۱۸۹۰ به تظاهرات فرا خوانده بود، اما این رویداد در سال‌های بعد نیز تکرار شد و بدین سان روز تاریخی اول ماه مه یعنی روز جهانی کارگر پدید آمد.

در سال ۱۸۸۶، سه سازمان کارگری در جنبش کارگری آمریکا وجود داشت: نخست، «انجمن بین‌المللی کارگران آمریکا» (IWWA) که آنارشیست بود و رهبری کارگران شیکاگو عمدتاً در دست آن بود. دوم، «فدراسیون کارگران آمریکا» (AFL) که ابتکار فراخوان به اعتصاب و تظاهرات از آن او بود و سوسیالیست‌های آمریکا عمدتاً با این سازمان بودند. و تشکل سوم، [سازمان] «شوالیه‌های کارگری» (Knights of Labor) بود که بزرگ‌ترین سازمان کارگری آمریکا بود. نمونه تاریخی مورد نظر من، همین سازمان اخیر است.

«شوالیه‌های کارگری» سازمان اصلی رهبری کننده جنبش کارگری آمریکا از ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۷ بود که در ۱۸۶۹ توسط شخصی به نام استیفن پایه گذاری شده بود، که در ۱۸۷۸ جای خود را به ترنس پادری داد این سازمان تا ۱۸۸۲ سازمانی بود مخفی با گرایش مذهبی (نام اولیه آن «نظم شریف و مقدس شوالیه‌های کارگری» بود)، معتقد به آداب و رسوم فراماسونری و برقراری برادری و اخوت در میان کارگران، با هدف حفظ جان اعضا از دست اذیت و آزار کارفرمایان. در ۱۸۸۲، گرایش مذهبی آن کنار گذاشته شد، مناسک و شعائرش تغییر یافت، مراسم سوگند پنهانی اعضا و نیز عبارت «شریف و مقدس» از نام آن حذف گردید. تا این سال، تعداد اعضای این سازمان به پنجاه هزار نفر نمی‌رسید. اما از ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۶، این تعداد به روایتی به بیش از هفت صد هزار نفر و به روایت دیگر به بیش از یک میلیون نفر رسید. و این در حالی بود که هدف کلی آن **الغای نظام مزدی و ایجاد تعاونی تولید کنندگان و توزیع کنندگان اعلام شده بود.**

هدف‌های کوتاه مدت «شوالیه‌های کارگری» عبارت بودند از: اقدامات ایمنی، پرداخت مزد به صورت هفتگی، مزد مساوی در ازای کار مساوی برای زن و مرد، رفع تبعیض در مورد کارگران سیاه پوست، الغای کار کودکان زیر چهارده سال، و بالاخره هشت ساعت کار روزانه. برخلاف «فدراسیون کارگران آمریکا»، «شوالیه‌های کارگری» سازمان یابی، کارگران براساس صنف را رد می‌کردند زیرا این نوع سازمان یابی، کارگران ماهر و ساده را از هم جدا می‌کرد و کارگران ماهر را در جایگاهی برتر قرار می‌داد. به جای آن، «شوالیه‌ها» بر آن بودند که کارگران را حول رشته صنعتی سازمان دهند، به طوری

که تمام کارگران آن رشته را صرف نظر از درجه تخصص آن‌ها در برگیرد. این درک از سازمان‌یابی کارگران از وسعت دید و بلند نظری شاخص «شوالیه‌های کارگری» ناشی می‌شد که خود را در شعارهایی چون «وضع بخشی از طبقه ما نمی‌تواند بهبود یابد مگر آن که وضع همه ما بهبود یابد» و «هر ستمی به یک نفر باید همه انسان‌ها را نگران کند» نشان می‌داد. در همین رابطه بود که ترنس پادری - رهبر سازمان - محدود کردن «کارگر» به کارگر یدی را پیشداوری و تبعیضی می‌دانست که زائیده بیعدالتی و ستم گذشته است که باید بر آن فائق آمد: «تا چندی پیش، این اعتقاد در میان کارگران حاکم بود که تنها کسانی که به کار یدی اشتغال دارند می‌توانند کارگر نامیده شوند کسی که در کنار میز کار، در کنار سندان، در پشت فرمان لوکوموتیو و در اعماق غم‌انگیز معدن کار می‌کرد بر این باور نبود که آن که نقشه چیزی را می‌کشد که آن‌ها آن را می‌سازند، می‌تواند کارگر محسوب شود. نقشه کش، وقت نگهدار، منشی، معلم، مهندس، ویراستار، خبرنگار، یا خیاطانی که مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند و بدترین حقوق را می‌گیرند - یعنی زنان خیاط - نمی‌توانستند کارگر محسوب شوند ... اکنون باید بر این پیشداوری و تبعیض که زائیده بیعدالتی و ستم گذشته است فائق آمد و تمام کسانی که در تولید برای بهروزی همه جهان ذینفع هستند باید بفهمند که منافعتشان یکی است.» (۶)

اما، به رغم تمام این نقاط قوت، سازمان «شوالیه‌های کارگری» یک نقطه ضعف اساسی داشت و آن مخالفت رهبری آن با اعتصاب بود. ترنس پادری با اعتصاب سخت مخالف بود، و به جای آن صرفاً از مذاکره و چانه زنی طرفداری می‌کرد. البته توده کارگران عضو این سازمان، به رغم مخالفت پادری، فعالانه در اعتصاب‌ها شرکت می‌کردند و به مخالفت او اهمیت چندانی نمی‌دادند. اما همین نقطه ضعف باعث شد که پس از حوادث سال ۱۸۸۶ نفوذ گسترده این سازمان در میان کارگران به سرعت رو به کاهش بگذارد، چنان که در سال ۱۸۹۳ تعداد اعضایش به ۷۴۶۳۵ نفر کاهش یافت و پادری نیز برکنار شد. بعدها، اکثر همین اعضا نیز به فدراسیون کارگران آمریکا و اتحادیه‌های صنفی دیگر پیوستند، به طوری که «شوالیه‌های کارگری» در سال ۱۹۱۷ به‌طور رسمی به کار خود پایان داد.

این نمونه تاریخی نشان می‌دهد که تشکل کارگری می‌تواند بیش از هفت صد هزار عضو (آن هم در سال ۱۸۸۶) داشته باشد و در همان حال نه تنها تریدیونیون نباشد بلکه، برعکس، برای الغای نظام مزدی یعنی نظام سرمایه داری مبارزه کند.

و نکته آخر آن که فعالیت برای ایجاد «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» در عین حال زمینه را برای شکل‌گیری احزاب سوسیالیستی نیرومند هموار می‌کند، به این ترتیب که تمام فعالان سوسیالیست را حول یک مسئله عملی واحد متحد می‌کند و همین اتحاد عمل کمک می‌کند که مرز بندی درون جنبش سوسیالیستی به جای آن که حول مسائلی صورت گیرد که اکنون دیگر فلسفه وجودی خود را از دست داده‌اند حول مسائل مشخص و عملی جنبش کارگری و برای رفع موانع مشخص استقرار سوسیالیسم انجام گیرند. به سخن دیگر، اتحاد عمل اشخاص، گروه‌ها و سازمان‌های سوسیالیست حول مبارزه برای ایجاد این تشکل باعث می‌شود که سوسیالیست‌ها رفع ضعف و انزوا و پراکندگی کنونی خود را نه صرفاً از مجرای برخوردهای نظری و برای حل معضلات تئوریک (که البته بسیار لازم است، اما نه به صورت جدا از فعالیت عملی) بلکه از طریق پیشروی عملی از حاشیه طبقه کارگر به سوی متن آن دنبال کنند.

نتیجه این اتحاد عمل ایجاد یک صف بندی نوین در جنبش چپ سوسیالیستی خواهد بود، صف بندی‌ای که در یک سوی آن نیروهایی که در جهت بسیج توده‌های کارگر برای استقرار سوسیالیسم مبارزه می‌کنند، و در سوی مقابل آن نیروهای مخالف این بسیج قرار خواهند گرفت. و این گام بسیار بلندی در پشت سر نهادن اوضاع کنونی سوسیالیست‌ها و ورود آنان به دورانی جدید خواهد بود. به این اعتبار، به نظر من، بیرون آمدن سوسیالیست‌ها از انزوای کنونی و تبدیل آن‌ها به جریان‌های اجتماعی و توده‌ای بیش از هر چیز در گرو فعالیت برای ایجاد «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» است. به میزانی که سوسیالیست‌ها در ایجاد چنین تشکلی توفیق یابند، در تشکیل احزاب سوسیالیستی نیرومند و متحد در یک انترناسیونال نوین برای هدایت جنبش جهانی طبقه کارگر به سوی سوسیالیسم نیز موفق خواهند بود.

پی‌نوشت‌ها

۱- «چه کسی برنامه عملی را که در این جزوه تشریح شده پیاده خواهد کرد، چه کسی برای آن خواهد رزمید ... چه کسی در جریان مبارزات روزمره سعی خواهد کرد آگاهی توده‌ها را ارتقا دهد تا ضرورت انقلاب اجتماعی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را به آن‌ها بفهماند، چه کسی علیه سمومات رفرمیستی مبارزه خواهد کرد، چه کسی در لحظات بحرانی برای سرنگونی بورژوازی دست به کار می‌شود... در یک کلام چه کسی در هر کشوری دفاع از برنامه عمل بین الملل سندیکا‌های سرخ را به عهده خواهد گرفت؟ پاسخ ساده است: از یک طرف سندیکا‌های انقلابی، از طرف دیگر احزاب کمونیستی و نه هیچ کس دیگر» (برنامه عمل بین الملل سندیکا‌های سرخ، کمینترن، ۱۹۲۱، با پیشگفتار «اتحاد و مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر»، بدون نام ناشر، بدون تاریخ انتشار، ص ۱۱۵). و نیز: «وحدت طبقه کارگر وسیله است یا هدف؟ هدف [طبقه کارگر] سوسیالیسم است، وحدت بهترین وسیله برای رسیدن به این هدف است» (همان، ص ۱۲۲).

2- Marx, Karl. *Selected Writings*, Edited by David McLellan, Oxford University Press, 1977, P. 300.

۳- رجوع شود به مقاله «مارکس جوان» نوشته محسن حکیمی در پی‌گفتار اثر زیر:
کارل مارکس، درباره مسئله یهود و گامی در نقد فلسفه حق هگل، ترجمه مرتضی محیط، ویراستاران: محسن حکیمی و حسن مرتضوی، نشر اختران، ۱۳۸۱.

4- Marx, Karl. *Selected Writings*, Edited by David McLellan, Oxford University Press, 1977, P. 231.

۵- اطلاعاتی که در پی می‌آید از مقاله زیر برگرفته شده است:

McInerney, Andy. "May Day, 'The Workers' Day, born in the struggle for the eight - hour day", in *Liberation & Marxism*, issue no. 27, Spring 1996.

۶- جزوه اول ماه مه، سه سند، سه گفتار، انتشارات علم، شماره ۵ از مجموعه مسائل نظری، بدون نام گردآورنده و مترجم، بدون تاریخ انتشار، ص ۴۸-۴۷، با اندکی تغییر در ترجمه.